

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه‌ی جلسه‌ی گذشته

اگر جمله‌ی « [أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ](#) » را تعلیل بگیریم و جهالت را در مقابل علم قرار دهیم، این یک احتمال است؛ جهالت را در مقابل سفاقت قرار دهیم، احتمال دوم؛ در هر دو صورت، هرچند که نتیجه و اثرش مختلف بود، اما این آیه‌ی شریفه از استدلال برای مانحن فیه خارج می‌شود. اگر جهالت را در مقابل علم قرار دادیم، می‌گوییم ذیل آیه عنوان تعلیل را دارد، و مقتضای تعلیل این است که هر کاری را بخواهیم انجام دهیم باید از روی علم باشد و خبر واحد مفید علم نیست؛ پس، فایده‌ای برای این بحث ندارد. و اگر جهالت به معنای سفاقت باشد، یعنی کار غیر عقلایی، می‌گوییم آیه می‌فرماید اگر کاری را بخواهید انجام دهید، باید عقلایی باشد؛ احتمال بر خبر فاسق غیر عقلایی است؛ عقلاً می‌گویند اگر آدمی که اهل کذب است، فاسق است و تحرّز از کذب ندارد، اعتماد بر خبر او سفاقی است. بله، عقلاً اعتماد بر خبر عادل را می‌پذیرند؛ می‌گویند اگر عادل خبر آورد و تحرّز از کذب دارد، آن را می‌پذیریم؛ اما در دایره‌ی امور و اخبار غیر مهمّه. لیکن در اخبار بسیار مهم، خبر عادل را معتبر نمی‌دانند؛ در حالی که مدّعی ما اثبات حجّیت خبر واحد عادل است، هر چند در امور مهمّه باشد. پس، اگر ذیل آیه تعلیل شد، این اشکالات مهمّ را دارد.

بررسی این احتمال که «أَنْ تُصِيبُوا» مفعول برای فعل محذوف باشد

احتمال دیگر در آیه‌ی شریفه این است که ما در اینجا فعل «إِتَّقُوا» را در تقدیر بگیریم. «إِتَّقُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ». باز در اینجا اگر جهالت را در مقابل علم و یا سفاقت قرار دادیم، همان نتیجه‌ای حاصل می‌شود که در صورت تعلیل بیان کردیم. در صورت تعلیل، فقط مشکل این می‌شد که اگر « [أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ](#) » تعلیل برای فتیّنوا باشد، ما مواجه با دو علّت در آیه‌ی شریفه می‌شویم. « [إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ](#) » علّت اول برای وجوب تبیّن فسق است؛ و علّت دوم عدم اصابۀ بجهالة است. و در این صورت، باید این اشکال را حل کنیم که آیا دو علّت داریم؛ و یا آن که این دو علّت هیچ یک علیّت تامه ندارد، و جزء العلّة است و مجموع یک علّت واحده است. اما اگر «إِتَّقُوا» را در تقدیر گرفتیم، «أَنْ تُصِيبُوا» دیگر علّت برای «تَبَيَّنُوا» نیست. - خوب به این مطالب دقّت کنید که نکات دقیقی است و در غالب کتاب‌ها نیز نیست. - اگر ما «أَنْ تُصِيبُوا» را علّت قرار ندادیم، بلکه مفعول برای «إِتَّقُوا» قرار دادیم، نتیجه این می‌شود که آیه دو حکم دارد و هر حکمی هم یک علّتی دارد؛ حکم اوّل، وجوب تبیّن است؛ علّت وجوب تبیّن این است که فاسق خبر آورده است. اگر فاسق خبری آورد، تبیّن واجب است. اما حکم دوم، وجوب پرهیز است؛ علّت وجوب پرهیز این است که قومی را از روی جهالت گرفتار نکنید.

حال، در مسأله‌ی خبر عادل، اگر «[أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ](#)» را مفعول برای «[إِتَّقُوا](#)» قرار دادیم، می‌گوییم طبق قسمت اول آیه، خبر عادل وجوب تبیین ندارد؛ اما ذیل آیه می‌گوید پرهیز واجب است؛ آیه می‌گوید اگر عادل خبر آورد و شما علم نداشتید و جاهل بودید، پرهیز واجب است و بین این دو تنافی نیست؛ بین این که بگوییم تبیین واجب نیست و بین این که بگوییم اِتَّقَا واجب است. البته این بیان بر اساس این فرض است که برای «[فَتَبَيَّنُوا](#)» وجوب نفسی قائل شویم. اگر عادل خبر آورد، تبیین به عنوان واجب نفسی بر شما واجب است؛ یعنی چه بخواهی به این خبر عمل کنی و چه نخواهی عمل کنی، باید تبیین کنی که ببینی این راست است یا راست نیست. اگر «[فَتَبَيَّنُوا](#)» را به عنوان واجب شرطی قرار دادیم، بگوییم آیه که می‌فرماید «[إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا](#)» این، به عنوان واجب شرطی است؛ یعنی اگر خواستی به خبر ترتیب اثر بدهی، تبیین لازم است، و گرنه، هیچ؛ پس، دو احتمال در «[فَتَبَيَّنُوا](#)» وجود دارد که مرحوم محقق نائینی (قدس سرّه) می‌فرماید: هیچ شکّی نیست که «تبیینوا» در این جا وجوب شرطی دارد. فرق بین اِتَّقَا و تعلیل چیست؟ یعنی فرق بین این که «[أَنْ تُصِيبُوا](#)» را علّت برای «تبیینوا» قرار دهیم یا مفعول اِتَّقَا قرار دهیم، چیست؟ می‌گوییم یک فرق این است که در تعلیل یک حکم است و دو علّت؛ اما اگر اِتَّقَا قرار دادیم، دو حکم می‌شود و هر کدام یک علّتی دارد. و فرق دوم این می‌شود که در صورت اِتَّقَا، در خبر عادل، قسمت اوّل آیه، مفهومش این است که اگر عادل گفت تبیین واجب نیست؛ اما قسمت دوم می‌گوید اگر عادل هم باشد، در صورت جهل، اِتَّقَا واجب است؛ و ما که می‌خواهیم بگوییم بین عدم وجوب تبیین و اِتَّقَا تنافی وجود ندارد، روی این فرض است که تبیین را به واجب نفسی معنا کنیم؛ وگرنه اگر تبیین را به واجب شرطی معنا کردیم، این فرق دوم وجود ندارد.

بررسی حکمت بودن ذیل آیه

احتمال آخر این است که «[أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ](#)» نه علّت برای «[فَتَبَيَّنُوا](#)» است و نه مفعول برای فعل مقدّر است؛ بلکه عنوان حکمت را دارد که از آن به حکمة التشريع یا نکته التشريع تعبیر می‌کنند. مثل «[أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي](#)» است؛ ایا «[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ](#)»، این که نماز ناهی از فحشا و منکر است، حکمت است. حالا اگر کسی می‌داند تا آخر عمر هم نماز بخواند، دست از فحشا و منکر بر نمی‌دارد، بدین معنا نیست که بگوییم نماز واجب نیست؛ یا بگوییم نمازش باطل است، نه، نمازش صحیح است و تکلیف نیز از او ساقط می‌شود. «[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ](#)» عنوان حکمت را دارد. حال، در اینجا نیز بگوییم آیه یک علّت برای وجوب تبیین ذکر کرده و تمام شده است. «[إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا](#)» فاسق اگر خبری آورد، چون فاسق است، تبیین واجب است. اما حکمت تبیین این است که از روی جهالت قومی را گرفتار نکنید. قرینه بر این که این قسمت را حکمت قرار دهیم، چیست؟ دو چیز است. گاهی عمل به خبر فاسق برای ما مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ یعنی ممکن است فاسق در این خبرش صادق باشد؛ اگر در این خبرش صادق بود، دیگر «[فَتُصَبِّحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ](#)» معنا ندارد؛ ندامت محقق نمی‌شود. از طرف دیگر، گاه به خبر عادل عمل می‌کنیم، اما موجب ندامت هم می‌شود؛ یعنی معلوم می‌شود که عادل اشتباه کرده است که این خبر را داده است.

پس، دو شاهد داریم؛ (1) گاهی خبر فاسق مطابق با واقع می‌شود و عمل به آن موجب ندامت نیست؛ و (2) گاه عمل به خبر عادل موجب ندامت است. بالاتر، این که گاه عمل به چیزی که علم به آن داریم، و جهل نیست، موجب ندامت می‌شود. آیه که می‌گوید «[أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصَبِّحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ](#)» یعنی هر جا جهل نبود، ندامت نیست؛ نه، بعضی موارد هست که جهل نیست، علم است ولی ندامت هست؛ علم انسان خطا در می‌آید. اینها قرینه می‌شود که ما بگوییم این ذیل آیه عنوان حکمت را دارد. در مورد این سه احتمال که برای ذیل آیه بیان شد، مفعول برای فعل محذوف بودن، خودتان گفتید که تقدیر بر خلاف اصل است؛ هر چند فخر رازی که از ارکان مفسرین است در صفحه‌ی 120 از جلد 28 تفسیرش این نظریه را انتخاب کرده است. پس، باید این احتمال را کنار بگذاریم. باقی می‌ماند که این را علّت قرار دهیم یا حکمت؟ بر روی این یک مقداری فکر کنید، ان شاء الله شنبه عرض می‌کنیم؛ چون می‌خواهیم یک مقداری نکات اخلاقی را ذکر کنیم.

همین آیه‌ی شریفه که در آن کلمه‌ی جهالت وجود دارد، و بعضی‌ها گفته‌اند که مراد سفاقت است، بیان کرده‌اند که در بعضی از آیات دیگر قرآن همین کلمه‌ی جهالت آمده است؛ در سوره‌ی انعام، آیه‌ی 54 می‌فرماید «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمْ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُ ۖ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا ۖ بَٰجِهَلَةٍ ۖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِ ۖ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ ۖ غَفُورٌ ۖ رَّحِيمٌ ۖ» و همچنین در آیه‌ی 17 سوره‌ی نساء آمده است «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ۖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ ۖ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ۖ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۖ» ؛ از این آیات به حسب ظاهر چه چیزی استفاده می‌شود؟ در آیه‌ی 54 **انعام**، شأن نزول‌های مختلفی بیان شده است که یکی این است که اشراف قریش دیدند خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عده‌ای افراد ضعیف از نظر مالی مثل بلال، مقداد، عمار نشسته بودند، این‌ها گفتند که اگر می‌خواهید ما به شما ایمان بیاوریم، دور شما را باید ما اشراف بگیریم و نه اینها؛ احتمال دوم، این که عده‌ای از افراد گناهکار خدمت پیامبر عرض کردند که ما گناه کرده‌ایم، چه کنیم؟

پیامبر سکوت کردند، بعد این آیه نازل شد است که «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمْ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُ ۖ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا ۖ بَٰجِهَلَةٍ ۖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِ ۖ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ ۖ غَفُورٌ ۖ رَّحِيمٌ ۖ» ؛ اولین نکته‌ای که می‌خواهیم از این آیه استفاده کنیم این است که ما روحانیت بایستی در برخوردی که در جامعه با افراد گناهکار داریم، همین برخورد باشد. اگر دیدیم کسی اهل ربا و فسق است، اینها را طرد نکنیم؛ برخورد خشن با اینها نداشته باشیم. اعمال ما به عنوان میزان دینی برای مردم است. جوانی در میان فامیل و محل هست که اهل گناه است؛ گاه پیش آمده که برخی از روحانی‌ها او را انجس من الکلب می‌دانند. چرا ما راجع به دیگران باید این‌طور قضاوت کنیم؟! قرآن به پیامبر می‌فرماید ایمان به خدا از همه‌ی اینها بالاتر است. گناهکار هم هست، تحت تأثیر شیطان قرار گرفته، اما شما با او این‌طور برخورد کن؛ «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»؛ حالا این سلام من الله باشد یا سلام من النبی، هر کدام که باشد، خیلی مهم است. برای تربیت دیگران بایستی این‌گونه برخورد کرد. یک آدم فاسق از برخورد یک روحانی صحیح العمل می‌تواند عادل شود؛ و از برخورد یک روحانی سیئ العمل می‌تواند کافر شود و اصلاً از دین خارج شود.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُ ۖ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا ۖ بَٰجِهَلَةٍ ۖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِ ۖ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ ۖ غَفُورٌ ۖ رَّحِيمٌ ۖ» ، نکته‌ی دوم عمل سوء بجهالة است؛ مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان الله علیه) جهالت را نه به ضد علم معنا کرده است و نه به سفاقت معنا کرده است؛ بلکه می‌فرماید معنای جهالت این است که افراد گاه هوا و هوس، امیال نفسانی و شهوات، بر عقل آن‌ها غلبه می‌کند، به طوری که علم دارند این عمل گناه و مخالفت با خداست و عقاب دارد، اما این علمشان بدون اثر می‌شود. و این نکته‌ی بسیار لطیفی است. انسان در معصیت خداوند تبارک و تعالی - نعوذ بالله - دو نوع معصیت می‌کند، به حسب اصطلاح قرآنی؛ یک صورت عناداً و تعمداً است؛ با این که علم دارد خدا آن را حرام کرده است، اما برای مخالفت با خدا این کار را می‌کند. نعوذ بالله می‌گوید چون خدا حرام کرده این را انجام می‌دهم. اینها کسانی هستند که در طول عمرشان موفق به توبه نخواهند شد؛ و هیچ‌گاه نیز به خودشان نخواهند آمد، مگر آن که عنایت خاصی از سوی خداوند شامل حال اینها شود. اما نوع دوم معصیت این است که انسان از روی عناد با خدا معصیت نمی‌کند؛ بلکه شهوات او طغیان می‌کند؛ امیال نفسانی او طغیان می‌کند؛ و این طغیان او را وادار می‌کند به این که یک معصیتی انجام دهد؛ اینجا علمی که دارد که این عمل حرام و قبیح است، کلاً علم می‌شود؛ در این صورت، جهالت می‌شود. پس، مخالفت با خدا یا عناداً است و یا جهالتاً است.

عوام از مردم، اگر این حالت برای آنها پیش آید، به طوری که چراغ عقلشان خاموش شود و علمشان را فراموش کنند، باز خیلی غیر متوقع نیست؛ و از این که بر آن‌ها اطلاق جاهل بشود، ابایی هم ندارند. اما اهل علم و کسانی که خودشان را در سلک عالمان به خدا قرار داده‌اند، منحصر به روحانیت هم نیست، باید متوجه باشیم که قبل از هر چیزی اگر معصیت خدا کنیم، عنوان جاهل گریبان ما را می‌گیرد؛ اگر یک خطایی از شما سر بزند، هم‌مباحثه‌ای شما به شما جاهل خطاب کند، بگوید چرا نادانی کردی، انسان سختش هست؛ که یک کسی که هم‌ردیفش است، به او نادان و جاهل بگوید. حال، یک مرتبه بالاتر، اگر این

خطای شما و معصیت شما، استاد شما بفهمد و این تعبیر را در مقابل شما بگوید، این خیلی وسیع‌تر می‌شود و بسیار سنگین‌تر می‌شود؛ اگر یک بچه به انسان بگوید جاهل، می‌گوید این بچه است، حرفش اعتباری ندارد؛ اما وقتی رسید به هم‌مباحث و استاد، تا برسد به این که خداوند انسان را جاهل بداند، چه می‌شود؟! بله، ندانستن واقعی برای انسان نقص است، اما این بار معنایی را ندارد. اما این که خدا به شخص عالم که می‌داند این کار گناه است، خطاب کند ای نادان! ای جاهل!، برای انسان واقعاً چه چیزی باقی می‌ماند؟ اگر این خطاب را، این عنوان را، متوجه انسان بکند، واقعاً چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند. ماها باید بدانیم که اگر از ما یک معصیتی سر یزند، غیبت، تهمت، هر معصیتی که هست، آنهم به اختلاف مراتب این عنوان مختلف می‌شود. این عنوان جاهل در جایی که انسان یک معصیت کوچکی می‌کند با جایی که انسان مرتکب معصیت بزرگی می‌شود، خیلی فرق دارد.

از این جهت است که توبه‌ی آدم عالم خیلی مشکل‌تر است؛ توبه‌ی آدم عامی آسان است و با یک غلط‌کردم، اشتباه‌کردم، نفهمیدم، تمام می‌شود؛ شاید با یک ندامت باطنی تمام شود؛ اما به نظر من آدم عالم اگر معصیت کرد، به مجرد ندامت، به زودی خودش از این عنوان خارج نمی‌شود. عنوان جاهل و نادان هنوز بر پیشانی او هست. زمانی این عنوان برداشته می‌شود که به طور کلی، بین خودش و گناه فاصله‌ی زیادی بیندازد. انسان این مطلب را از مجموع آیات و روایات به دست می‌آورد که شخص عامی به مجرد یک ندامتی خداوند او را می‌بخشد؛ این که می‌گویند ذنب عالم چندین برابر جاهل و عامی است، علتش همین است. عالم با وجود علمش سزاوار اطلاق جاهل می‌شود. « مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ » ، جهل در اینجا مراد، جهل در مقابل علم نیست؛ چون جهل در مقابل علم نیازی به توبه ندارد. تا حدیث الاسلام است و نمی‌دانسته فلان عمل حرام است و مرتکب آن شد، توبه نمی‌خواهد. این چه جهلی است که باید از آن توبه کرد، و چه معنایی دارد؟ ما اشاراتی کردیم و خودتان بهتر از ما می‌توانید متوجه شوید. و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ.